کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علّامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطّلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی


بسم الله الرحمن الرحيم

شرح شیخ صالح سبزواری

درس یازدهم

موانع شناخت؛ جهل (۱)
صفحه ۳۲ تا ۳۴

(أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین

بحثی که تا اینجا شد نیمی از مقدّمات شناخت اسلام بود که به «معیار شناخت» مربوط می‌شد؛ یعنی چیزی که شناخت سایر چیزها بر پایه‌ی آن انجام می‌شود و گفتیم که بنا بر افاضات سیّدنا المنصور، آن چیزی جز «عقل» نیست و محال است که چیزی جز عقل باشد؛ چراکه غیر از عقل چیزی در درون آدمی نیست تا وسیله‌ی شناخت او از دنیای بیرون باشد. اما بحثی که حالا مطرح می‌شود، نیمی دیگر از مقدّمات شناخت اسلام است که به «موانع شناخت» مربوط می‌شود و بحث بسیار بسیار مهمّی است. البته همه‌ی مباحث این کتاب شریف، بسیار بسیار مهمّ است، ولی این بحث جذّابیت خاصّی دارد و علّتش هم این است که عینی‌تر و کاربردی‌تر است و با زندگی تک تک ما تماس مستقیم‌تری دارد و به تعبیری، داستان تلخ زندگی‌های ما و تصویری از آن روی نازیبا و بُعد حیوانی ماست؛ چیزهایی که در ما هست و نمی‌گذارد حق را از باطل و باطل را از حق تشخیص دهیم؛ حجاب‌های معرفت.

سیّدنا المنصور که در این کتاب شریف، مانند طبیبی ماهر، متعهّد و دلسوز، بیماری‌های مسلمانان را تشخیص می‌دهد و ریشه‌یابی می‌کند و داروهای مناسب را تجویز می‌نماید، تحت عنوان)

مقدّمه‌ی دوم؛ موانع شناخت

(می‌فرماید:) **نظر کردن** (یعنی التفات یافتن و توجّه کردن) **به چیزی که قابلیت شناخت را دارد** (مانند موجودات مادّی و موضوعات دنیوی و عقاید و اعمال انسانی، نه چیزی که ذاتاً قابل شناخت نیست، مانند کنه عظمت آفریدگار و وسعت آفرینش او)، **هرگاه در روشنایی** (یعنی با استعمال) **عقل صورت پذیرد، مقتضی شناخت آن چیز است** (یعنی قاعدتاً و طبیعتاً شناخت آن چیز را اقتضا می‌کند)؛ **مانند نظر کردن به چیزی که قابلیت دیده شدن را دارد** (مانند اشیاء مادّی و مرئی) **و هرگاه در روشنایی نور** (و نه در تاریکی) **انجام شود، مقتضی دیده**

شدن آن چیز است (و این قانون طبیعت محسوب می‌شود. دقّت کنید که سیّدنا المنصور عقل را به نور تشبیه می‌کند و تقریباً دارای همان احکام و احوال می‌داند و این مبتنی بر مثل‌های خداوند در قرآن کریم است که خود را نور آسمان‌ها و زمین شمرده و در آیات مختلف، ایمان را و هدایت را و اسلام را و روح را به نور تشبیه فرموده و لذا سیّدنا المنصور که تابع قرآن و الگوی زنده و در دسترس تمسّک به آن است، عقل را به نور تشبیه می‌کند). **با این حال،** (به حسب تجربه و مشاهده) **بسیار پیش می‌آید که انسانی** (از سر نیازمندی طبیعی به جذب خوبی و دفع بدی) **به چیزی** (از چیزهایی که قابلیّت موصوف شدن به خوبی و بدی را دارند) **نظر می‌کند** (یعنی التفات پیدا می‌کند) **تا خوبی یا بدی آن را بشناسد** (و در نتیجه بتواند خوبی را جذب و بدی را دفع نماید)، **ولی به غرض خود دست نمی‌یابد** (یعنی متحیّر می‌شود و نمی‌تواند خوبی یا بدی آن را بشناسد) **و گاهی به ضدّ غرض خود دست می‌یابد** (که متأسفانه غالباً این طور است)، **به این معنا که خوب را بد و بد را خوب می‌شناسد** (و این مصیبت عظماست! چون اگر صرفاً متحیّر بشود و خوبی یا بدی چیزی را نشناسد، درباره‌ی آن توقّف می‌کند و توقّف بهتر از حرکت در ضدّ جهت مطلوب است، اما اگر خوب را بد یا بد را خوب بشناسد، آن وقت است که گمراه و بدبخت می‌شود و با امید بقا، به سوی فنا گام بر می‌دارد و دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که می‌خواهد انجام ندهد و دقیقاً به همان عاقبتی دچار می‌شود که از آن گریزان است!)؛ **مانند کسی که خداوند درباره‌ی او فرموده است:** ﴿أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً﴾؛[1] **«آیا کسی که بدی عملش برای او آراسته شده است پس آن را خوب می‌بیند»! علّت این ناکامی** (در نیل به مقصود) **و اشتباه بزرگ** (در شناخت حق و باطل)، **وجود عواملی** (ذهنی و معنوی) **در نفس آدمی است که مانع از تحقّق شناخت** (صحیح و کامل) **برای او با وجود نظر کردن می‌شوند؛ مانند پرده‌هایی که** (در دنیای محسوس) **پیش چشم او قرار گیرند و او را از دیدن چیزها** (در پیش رویش) **باز دارند؛ چنانکه خداوند درباره‌ی کافران فرموده است:** ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لاَ يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً﴾؛[2] **«کسانی که چشم‌هاشان از ذکر من در پرده‌ای بود و توانایی شنیدن را نداشتند» و نیز فرموده است:** ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ﴾؛[3] **«و ما پیش رویشان سدّی و پشت سرشان سدّی قرار داده‌ایم، پس آنان را فرو**

---

۱ . فاطر/ ۸.
۲ . کهف/ ۱۰۱.
۳ . یس/ ۹.

پوشانیده‌ایم، پس نمی‌توانند ببینند»! (ببینید چطور تعبیرات سیّدنا المنصور با تعبیرات قرآن کریم هماهنگ است!) **این عوامل شوم** (با توجّه به بدعاقبت بودن آن‌ها) **و خطرناک** (با توجّه به احتمال عدم رهایی از آن‌ها)، «**موانع شناخت**» (یعنی چیزهایی که مانع از شناخت هستند) **نامیده می‌شوند. بنابراین، عقل اگرچه** (به حسب ذات ملکوتی و طبیعت روشنگر خود) **مقتضی شناخت است،** (تنها) **هنگامی به شناخت** (لازم) **دست می‌یابد که مانعی** (ذهنی و روانی) **بر سر راه آن قرار نداشته باشد و هرگاه مانعی** (ذهنی و روانی) **بر سر راه آن قرار داشته باشد** (همان طور که متأسفانه در اکثر مردم هست)، **قادر به شناخت نیست** (و به یک عقل ناتوان و بی‌فایده تبدیل می‌شود؛ لذا می‌بینیم که یک انسان گمراه و بدبخت، سخیف‌ترین عقیده و قبیح‌ترین عمل خود را معقول تصوّر می‌کند و حتّی به نظرش می‌آید که بدیهی است! در حالی که یک انسان عاقل و بی‌طرف وقتی از بیرون به عقیده و عمل او توجّه پیدا می‌کند، متعجّب و متأسّف می‌شود که این انسان چطور از چنین عقیده‌ی سخیف و عمل قبیحی دفاع می‌کند؟! شما ببینید انسان‌های گمراه و بدبختی را که با چه شور و حرارتی از حکومت غیر خداوند دفاع می‌کنند، در حالی که حکومت غیر خداوند با هیچ توجیهی، قابل دفاع نیست؛ یا انسان‌های سفیه و منحرفی را که با چه احساسات و عواطفی از یک مدّعی دروغگو و یاوه‌گو دفاع می‌کنند، در حالی که ادّعای او قابل اثبات عقلایی نیست! وقتی هم که نصیحت‌شان می‌کنید تنها پاسخشان به شما توهین و تهمت و سخنان نامربوط است؛ مثل اینکه می‌گویند شما احمق هستید که نمی‌فهمید! یا به کجا و کجا وصل هستید و سوء نیّت دارید! یا چشم بصیرت و تجربه‌ی غیبی ندارید! یک نمونه‌ی عینی را نقل کنم که مایه‌ی عبرت است. به جوانی که مرید یکی از مدّعیان دروغین موسوم به احمد الحسن بصری بود گفتم: با چه حجّتی این مرد را امام خود می‌دانی و در ردیف خلیفه‌ی خداوند قرار می‌دهی و با او بیعت می‌کنی و مال و جان و خانواده‌ات را به پایش می‌گذاری و با دشمنانش می‌جنگی و با دوستانش دوستی می‌کنی؟ پاسخ داد: به خاطر یک روایت! گفتم: این روایت که مبنای همه‌ی عقیده و عمل تو و دوستانت شده، از یک سو واحد است و راویان آن مجهول‌اند و با این وصف، به سختی باعث ظن می‌شود و از سوی دیگر بر این مرد انطباق ثابتی ندارد و ارتباطش با او قطعی نیست و با این وصف، عقیده و عمل تو مبتنی بر ظنّی بر روی ظنّ است، در حالی که ظنّ بر روی ظن، ظلماتی بر روی ظلمات است؛ چراکه ظن در اسلام حجّت نیست! شما گمان می‌کنید که چه پاسخی به من داد؟! گفت: این روایت و ارتباطش با این مرد قطعی است؛ چراکه من خواب دیده‌ام! گفتم: به این ترتیب، بدتر شد؛ چراکه تو ظنّ سومی را به دو ظنّ قبلی خود اضافه کردی و ظلماتی بر روی ظلماتی بر روی

ظلمات شد! با توجّه به اینکه تعبیر خواب، قطعی نیست و ظنّی است، مگر اینکه توسّط معصومی انجام بشود؛ مانند خوابی که ابراهیم دید و خود تعبیر کرد و خوابی که یوسف دید و یعقوب تعبیر کرد و خوابی که رسول الله دید و خداوند تعبیر کرد، نه خوابی که شمسی دید و صغری تعبیر کرد!! دیدم که ساکت شده است و چیزی نمی‌گوید! گفتم: حالا چطور می‌خواهی مردم را به عقیده و عملت دعوت کنی؟! با خوابت؟! گمان می‌کنید که چه پاسخی به من داد؟! گفت: این دیگر مشکل مردم است! مردم هم وظیفه دارند که خواب ببینند!! متوجّه شدم که جوانک سفیه است و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؛ لذا دیگر چیزی نگفتم و برایش دعا کردم! این را از باب مثال حکایت نمودم تا ببینید که موانع شناخت با انسان چه می‌کند و او را تا چه سطحی از گمراهی و بدبختی پرتاب می‌نماید! این است که سیّدنا المنصور در این مبحث از کتاب شریف، موانع شناخت را مهم‌ترین عامل گمراهی و بدبختی مسلمانان می‌داند و از هر یک به تفصیل بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:). **با این وصف، شناخت** (نظری) **موانع شناخت** (به صورت تفصیلی) **و رفع آن‌ها** (در مقام عمل)، **مقدّمه‌ی شناخت** (یعنی پیش‌نیاز آن) **محسوب می‌شود و به تبع آن، ضروری است** (یعنی چون شناخت ضروری است، مقدّمه‌ی شناخت هم ضرورت دارد؛ چنانکه اهل اصول گفته‌اند: «مقدّمه‌ی واجب، واجب است».

پس از این توضیح اجمالی و مقدّماتی، سیّدنا المنصور به تعریف و تبیین مهم‌ترین موانع شناخت به نحو تفصیلی می‌پردازد و هفت مانع عمده را که به تعبیر ظریف و قرآنی ایشان، «دروازه‌های هفت‌گانه‌ی دوزخ»اند نام می‌برد و می‌فرماید:).

مهم‌ترین موانع شناخت (با توجّه به اینکه موانع فرعی دیگری نیز در ذیل آن‌ها وجود دارند)، **به قرار زیرند:**[1]

۱. جهل

جهل، به معنای فقدان علم (یا همان نادانی، بی‌اطلاعی و بی‌سوادی)، **مهم‌ترین مانع، بلکه اصل** (یعنی خاستگاه) **همه‌ی موانع شناخت است؛ چراکه نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضدّ** (یا به اصطلاح نقیض) **خود است و هیچ مانعی** (برای شناخت) **نیست مگر اینکه** (به نحوی از انحاء) **از آن برخاسته؛ چنانکه خداوند فرموده است:** ﴿كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ

---

۱. شاید بتوان موانع شناخت را هفت چیز دانست؛ چراکه آن‌ها دروازه‌هاي دوزخ هستند و خداوند فرموده است: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (حجر/ ٤٤)؛ «براي دوزخ هفت دروازه است که براي هر دروازه‌اي دسته‌اي از مردم قسمت شده‌اند»!

اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛[1] «**این گونه خداوند بر عقل‌های کسانی مهر می‌نهد که علم ندارند**»! (با توجّه به اینکه مراد از «قلب» در قرآن، این عضو صنوبری‌شکل داخل سینه نیست، بل همان عقل است که منشأ ادراکات انسانی است و با این وصف، مهر نهادن خداوند بر قلب جاهلان، به معنای سلب کلّی توانایی شناخت از عقل آنان به سبب جهل است. از اینجا دانسته می‌شود که برطرف کردن جهل، ضرورت دارد و این چیزی است که سیّدنا المنصور، تحت عنوان)

[ضرورت علم به مفاهیم (یعنی کلّیات) **و مصادیق** (یعنی موضوعات عینی) **آن‌ها]**

(تبیین می‌کند و می‌فرماید:) **روشن است که عقل** (به عنوان نیروی شناسایی)، **برای آنکه مجهولی را بشناسد** (و به معلوم تبدیل کند)، **به معلوماتی** (مرتبط با آن) **نیاز دارد تا با ترکیب** (ذهنی) **آن‌ها با هم، به شناخت آن** (مجهول) **دست یابد؛ همچنانکه برای شناخت حق بودن یک چیز** (مثل یک عقیده یا عمل)، **به شناخت حق** (به طور کلّی و مفهومی) **از یک سو و شناخت آن چیز** (به طور جزئی و مصداقی) **از سوی دیگر نیاز دارد** (یعنی اولاً نیاز دارد که بداند حق چیست و چه خصوصیّاتی در ذات خود دارد و ثانیاً نیاز دارد که بداند این چیز بیرونی چیست و چه خصوصیّاتی در ذات خود دارد)، **تا با تطبیق** (یعنی مقایسه‌ی) **آن دو بر هم، حق بودن یا نبودنش را بشناسد** (به این ترتیب که اگر خصوصیّات این چیز بیرونی، با خصوصیّات حقّ برابر بود، حق است و اگر خصوصیّات این چیز بیرونی، با خصوصیّات حق تفاوت داشت، حق نیست. این است که فرموده‌اند: «إعرف الحقّ تعرف أهله»؛ «حق را بشناس تا اهلش را بشناسی» و فرموده‌اند: «لا یعرف الحقّ بالرجال و لکنّ الرجال یعرفون بالحقّ»؛ «حق با اشخاص شناخته نمی‌شود، بلکه اشخاص با حق شناخته می‌شوند»؛ به این معنا که شناخت مفهوم بر شناخت مصداق مقدّم است، هر چند شناخت مصداق هم بر پایه‌ی مفهوم ضروری است). **از این‌جا دانسته می‌شود که علم به مفهوم یک چیز** (مثل خصوصیّات کلّی موحّد و مشرک یا مسلمان و کافر یا مؤمن و فاسق یا مانند آن)، **برای شناخت آن کافی نیست** (با توجّه به اینکه چنین شناختی کاملاً انتزاعی و کلّی است و نیازهای انسان در زندگی‌اش را تأمین نمی‌کند) **و علم به مصداق آن** (در بیرون) **نیز ضروری است** (این را می‌فرماید تا اگر بعداً در ذیل تعریف کلّی هر یک از موانع شناخت، مصادیق بیرونی آن را معرّفی فرمود، کسی اعتراض نکند و نگوید که چه نیازی به ذکر مصادیق بیرونی بود؛ چراکه کلّی‌گویی کفایت نمی‌کند و باید

---

۱. روم/ ۵۹.

مصداقی سخن گفت.)، **در حالی که علم به مصداق آن، از علم به آن دشوارتر است؛ چراکه مصداق آن** (بر خلاف مفهوم)، **بیرون از وجود آدمی** (یعنی در دنیای واقعی) **است و شناخت چیزی که بیرون از وجود آدمی** (در کوچه و خیابان و دانشگاه و مدرسه و دنیای فرهنگ و سیاست و اقتصاد) **است، از شناخت چیزی که در وجود آدمی** (و ذهن او) **است، دشوارتر است؛ چنانکه مثلاً شناخت حق و باطل از حیث مفهوم، دشوار نیست و با کوشش ذهن حاصل می‌شود** (مثل شناخت عدالت و ظلم یا راست و دروغ به طور مفهومی و کلّی)، **ولی شناخت آن‌ها از حیث مصداق** (اینکه چه کسی عدالت و چه کسی ظلم می‌کند یا چه کسی راست و چه کسی دروغ می‌گوید)، **دشوار است و جز با کوشش جوارح** (یعنی استفاده از چشم و گوش و زبان و دست و پا برای پرسش و بررسی) **حاصل نمی‌شود و از این رو، مردم در مصداق چیزی اختلاف می‌کنند که در مفهوم آن اختلافی ندارند** (مثل اینکه همه‌ی‌شان می‌گویند دروغگو دشمن خداست، ولی همه‌ی‌شان دروغ می‌گویند! یا همه‌ی‌شان قبول دارند که انحراف از اسلام بد است، ولی هر کسی دیگری را به آن متّهم می‌کند!). **با این وصف، فقدان معلومات لازم برای شناخت یک چیز، چه از حیث مفهوم و چه از حیث مصداق، مانع از شناخت آن چیز است و تحصیل معلومات لازم برای شناخت آن، چه از حیث مفهوم و چه از حیث مصداق، ضروری است.** (برای تحصیل معلومات لازم از حیث مفهومی، باید درس خواند و مطالعه کرد و به منابع دست اول اسلامی مراجعه نمود و برای تحصیل معلومات لازم از حیث مصداقی، باید چشم و گوش را باز کرد و اندیشمندان مختلف را دید و اندیشه‌هاشان را شنید و با بهره‌گیری از معلومات لازم مفهومی، آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد. این است که گمراهان و بدبختان جهان دو دسته‌اند: یکی بی‌سوادان و دیگری بی‌خبران. به همین دلیل، کسب آگاهی‌های مفهومی و مصداقی در اسلام واجب دانسته شده و این چیزی است که سیّدنا المنصور به آن توجّه می‌دهد و تحت عنوان)

[وجوب طلب علم]

(می‌فرماید:) **این چیزی است که در اسلام** (یعنی در روایات متواتر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و خلفاء او) «**طلب علم**» **نامیده شده و بر هر مسلمانی** (به صورت عینی، نه به صورت کفایی) **واجب به شمار رفته** (سیّدنا المنصور در هامش کتاب، از آنجا که هیچ ادّعایی را هر چند واضح و قابل قبول باشد، بدون دلیل باقی نمی‌گذارد، برای اثبات ادّعای خود، به حدیث مشهور و متواتری اشاره می‌کند و می‌فرماید: «به عنوان مثال، نگاه کن به: حدیث «طَلَبُ

الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَي كُلِّ مُسْلِم» [طلب علم بر هر مسلمانی فریضه است] در: سنن ابن ماجة، ج۱، ص۸۱؛ نسخة وكيع بن جراح، ص۹۸؛ مسند أبی یعلی، ج۵، ص۲۲۳؛ ابن سلامة، مسند الشهاب، ج۱، ص۱۳۵؛ مسند أبی حنیفة، ص۲۴؛ بیهقی، شعب الإیمان، ج۲، ص۲۵۴؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ج۲، ص۲۹۷ و ج۴، ص۲۴۵؛ همو، المعجم الکبیر، ج۱۰، ص۱۹۵؛ و برای آگاهی از شهرت آن میان مسلمانان، نگاه کن به: حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ص۹۲؛ ابن عبد البر، جامع بیان العلم و فضله، ج۱، ص۷؛ و برای آگاهی از تواتر آن، نگاه کن به: کتانی، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص۳۵. از اینجا دانسته می‌شود که سیّدنا المنصور از یک سو بر منابع حدیثی قدیم و جدید مسلمانان احاطه‌ی کامل دارد و از سوی دیگر این طور نیست که به حدیث اعتنایی نداشته باشد، بلکه به حدیث متواتر، ملتفت و ملتزم است و به آن استناد و استشهاد می‌کند، هر چند به حدیث واحد تمسّک نمی‌جوید تا ادّعایش به سبب ظنّی بودن حدیث واحد، از قلّه‌ی یقین به دامنه‌ی ظن تنزّل پیدا نکند و این سیرتی است که در همه‌ی این کتاب، بلکه همه‌ی زندگی این مرد بزرگ ساری و جاری است و از این روست که سختگیرترین مسلمانان و کسانی که تشدّد خاصّی درباره‌ی عقاید و اعمال دارند و به سادگی زیر بار هیچ عقیده و عملی نمی‌روند، دنباله‌رو این شخصیت هستند؛ چراکه مقصود خویش را در نزد او می‌یابند و همه‌ی آموزه‌ها و اندیشه‌های او را یقینی می‌بینند. به عنوان مثال، در همین یک مورد شما توجّه کنید که این عالم بزرگ، ادّعای وجوب طلب علم بر هر مسلمان را با دلایل عقلی اثبات می‌کند و از فرط دقّت نظر و سختگیری، یک حدیث متواتر را در پاورقی صرفاً به عنوان یک شاهد شرعی می‌آورد و وقتی می‌خواهد به مقام اثبات شرعی منتقل شود، به محکمات کتاب خداوند رجوع می‌کند و می‌فرماید:)،[1] **تا جایی که خداوند متعال فرموده است:** ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛[2] **«و بگو پروردگارا! بر علم من بیفزا!»**. (این آیه‌ی شریفه، از آنجا که امر مفرد به طلب علم از خداوند است، بر وجوب طلب علم بر هر فرد مسلمان دلالت دارد و روشن است که خداوند علم را به مسلمان از طرق و اسبابی عقلی و شرعی افاضه می‌کند و با این وصف، طلب علم از

---

۱ . به عنوان مثال، نگاه کن به: حدیث «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَي كُلِّ مُسْلِم» در: سنن ابن ماجة، ج۱، ص۸۱؛ نسخة وكيع بن جراح، ص۹۸؛ مسند أبي يعلي، ج٥، ص۲۲۳؛ ابن سلامة، مسند الشهاب، ج۱، ص۱۳٥؛ مسند أبي حنيفة، ص۲٤؛ بيهقي، شعب الإيمان، ج۲، ص۲٥٤؛ طبراني، المعجم الأوسط، ج۲، ص۲۹۷ و ج٤، ص۲٤٥؛ همو، المعجم الكبير، ج۱۰، ص۱۹٥؛ و براي آگاهي از شهرت آن ميان مسلمانان، نگاه كن به: حاكم نيشابوري، معرفة علوم الحديث، ص۹۲؛ ابن عبد البر، جامع بيان العلم و فضله، ج۱، ص۷؛ و براي آگاهي از تواتر آن، نگاه كن به: كتاني، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، ص۳٥.

۲ . طه/ ۱۱٤.

آن طرق و اسباب عقلی و شرعی، بر هر مسلمانی واجب است.) **با این حال** (با توجّه به وضوح عقلی وجوب طلب علم بر هر مسلمان و وجود آیات و روایات متواتری مانند موارد مذکور)، **جای تعجّب است که بسیاری از مسلمانان** (مانند پیروان مذاهب اعتقادی و فقهی) **در وجوب آن** (به صورت عینی) **تردید دارند، بلکه بیشتر آنان** (با توجّه به مقلّد بودن اکثرشان) **آن را واجب نمی‌دانند؛ چراکه به زعم آنان، تحصیل علم** (دست کم به احکام اسلام) **بر گروهی از آنان** (به صورت کفایی) **واجب است و با اقدام آنان** (تحت عنوان علما، مفتیان و مراجع تقلید)، **از دیگران ساقط می‌شود و برای دیگران کافی است که از آنان تقلید کنند. در حالی که تحصیل علم** (به همه‌ی اسلام اعمّ از عقاید و احکام آن)، **به تبع وجوب علم** (به همه‌ی اسلام اعمّ از عقاید و احکام آن) **واجب است** (یعنی علم یقینی به عقاید و احکام اسلامی، برای هر مسلمانی ضروری است و ظن برای هیچ مسلمانی کفایت نمی‌کند و با این وصف، تحصیل علم یقینی به عقاید و احکام اسلام، بر هر مسلمانی واجب است.) **و تقلید از دیگران، موجب علم** (یقینی) **نمی‌شود** (چراکه مطابقت فتوای علما، مفتیان و مراجع تقلید با عقاید و احکام اسلام یقینی نیست)؛ **خواه از گذشتگان باشد و خواه از حاضران** (چراکه در این زمینه، تفاوتی میان مردگان و زندگان وجود ندارد؛ بر خلاف توهّم گروهی از مسلمانان که تقلید از مردگان را حرام، ولی تقلید از زندگان را جایز می‌دانند و توهّم گروهی دیگر که بر عکس، تقلید از زندگان را کافی نمی‌دانند و تقلید از مردگان یعنی علمای سلف را واجب می‌دانند!). **از این رو، کسانی که مقلّدند** (مانند اکثر مسلمانان)، **عالم شمرده نمی‌شوند** (چون تقلید علم نیست و موجب علم نمی‌شود) **و این چیزی است که در آن اختلافی نیست** (یعنی همه‌ی مسلمانان قبول دارند که مقلّد، عامّی محسوب می‌شود و عالم محسوب نمی‌شود). **با این وصف،** (می‌توان گفت که) **بیشتر مسلمانان** (از آن جهت که مقلّد هستند) **جاهل‌اند؛ چنانکه خداوند فرموده است:** ﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾[1]؛ «**ولی بیشترشان جهالت می‌ورزند**»؛ (توجّه داشته باشید که این قبیل آیات، بر خلاف توهّم برخی، منحصر به «مشرکان» نیست، بلکه ضمیر «هم» یعنی «آن‌ها» به «مردم» باز می‌گردد؛ چنانکه در آیات دیگر «النّاس» ذکر شده و این به آن معناست که اکثر مردم در هر دوره‌ای نسبت به عالمان آن دوره جاهل هستند و جاهلان هر دوره‌ای در اکثریّت‌اند. بنابراین، استشهادات سیّدنا المنصور به این قبیل آیات، بر خلاف توهّم برخی جاهلان، استشهاد به آیات مربوط به مشرکان برای اثبات ادّعایی درباره‌ی

---

۱ . أنعام/ ۱۱۱.

مسلمانان نیست؛ بل استشهاد به آیات مربوط به مردم است که با عموم خود شامل مسلمانان هم می‌شود؛ چنانکه در واقع نیز قابل مشاهده و محسوس است.) **چراکه شناخت‌های آنان** (یعنی اکثر مسلمانان) **تقلیدی است؛ بل گروهی از آنان که** (تحت عنوان عالمان در دهه‌ها و سده‌های اخیر) **به تحصیل علم اقدام کرده‌اند نیز غالباً** (در عرصه‌ی حقیقت و نه اعتبار) **عالم شمرده نمی‌شوند؛ چراکه علم را بر مبنای تقلید از پیشینیان** (مانند ائمه‌ی فقه و حدیث سده‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم) **تحصیل کرده‌اند** (و شدیداً تحت تأثیر مذاهب فقهی و حدیثی آن‌ها هستند)، **در حالی که علم بر مبنای تقلید حاصل نمی‌شود؛ با توجه به اینکه علم، یقینی است و تقلید، ظنّی است و یقینی با ظنّی حاصل نمی‌شود** (به این معنا که نتیجه‌ی یقینی با مقدّمات ظنّی به دست نمی‌آید، بلکه با مقدّمات یقینی به دست می‌آید)؛ **چنانکه خداوند فرموده است:** ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ۖ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾؛[1] «**آنان را به آن علمی نیست؛ آنان جز از ظن پیروی نمی‌کنند، در حالی که ظن چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند**»! (بنابراین، خداوند ظن را از علم بیگانه می‌داند و برای شناخت حق، ناکافی می‌شمارد.) **با این وصف، بیشتر مسلمانان** (فعلی) **که از اینان** (یعنی از شبه عالمان مقلّد) **تقلید می‌کنند، در واقع از کسانی تقلید می‌کنند که خود مقلّد دیگرانند و این چیزی جز تحصیل ظن** (به عقاید و احکام اسلام) **از طریقی ظنّی** (یعنی ظنّ شبه عالمان مقلّد به مطابقت فتوای گذشتگانشان با عقاید و احکام اسلام) **نیست که خداوند درباره‌ی مانند آن فرموده است:** ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾؛[2] «**تاریکی‌هایی که برخی بر روی برخی دیگر است**»! (توضیح آنکه در اینجا دو ظنّ بر روی هم انباشته شده است: یکی ظنّ مقلّدان به درستی فتوای شبه عالمان مقلّد و دیگری ظنّ شبه عالمان مقلّد به درستی فتوای گذشتگانشان که دنباله‌رو آن‌ها هستند و این ظنّ دو لایه، ظلماتی بر روی ظلمات دیگر است؛ چراکه ظن با توجّه به عدم حجّیتش در اسلام، ظلمات محسوب می‌شود و چیزی که نور محسوب می‌شود، یقین است.

والسلام علیکم و رحمت الله)

---

۱. نجم/ ۲۸.
۲. نور/ ۴۰.